

مذهب و جهانی شدن*

جیمز کرث

ترجمه حمید بشیریه

همه انقلابها سنتها و رسوم مردمان را درهم می شکنند، و از این رو، در واقع احساس ایمنی، امنیت و حتی هویت آنان را در معرض تهدید قرار می دهند. انقلاب عالمگیری که جهانی شدن نام گرفته است نیز به سهم خود، امنیت هریک از مردمان روی زمین را به درجاتی تهدید می کند.

جهانی شدن^۱ را غالباً، فرآیندی توصیف کرده اند که پیوسته در زمان به پیش می رود، به شکلی فراگیر در اینجا و آنجا گسترش می یابد، و توسعه آن نیز امری آشکارا اجتناب ناپذیر است. اما جهانی شدن را باید یک انقلاب، و به عبارتی یکی از بنیادی ترین انقلابهایی دانست که جهان تاکنون به خود دیده است. برآستی هم این نخستین انقلاب جهانی به معنای حقیقی آن است.

نامنی، ایدئولوژی و مذهب گرایی در گذشته، هرگاه امنیت انسانها مورد تهدید قرار گرفته است، آنان بدان پاسخ داده و یا حتی واکنش [عملی] نشان داده اند؛ و این پاسخها و واکنشها پیامدهایی مهم، و گاه وخیم و زیانبار برای مردم به بار آورده اند. در سده نوزدهم، احساس ناامنیهای ناشی از انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی، ظهور ایدئولوژی های ناسیونالیستی و سوسیالیستی را به دنبال داشت. در سده بیستم، همین گونه احساس ناامنیها که از شکست در جنگ نخست جهانی مایه می گرفت، به پیدایش ایدئولوژی های کمونیستی در شوروی و ناسیونال سوسیالیستی در آلمان منجر شد. اما جهت گیریهای ایدئولوژیک در پاسخ به ناامنیهای عمیقی اجتماعی، ویژگی شاخص دوران معینی است؛ در دوران جدید، روشنگری و دنیاگرایی^۲ سبب شد تا جهان بینی ها و معتقدات غیر مذهبی راهی طبیعی و منطقی برای تفسیر امور و وقایع جهان پنداشته شوند.

در دیگر دورانها- تا پیش از سده هجدهم در اروپا و آمریکا، و تا هنگام سده بیستم در بیشتر جاهای دیگر جهان- پاسخ افراد به ناامنیهای عمیق اجتماعی، پاسخی

ایدئولوژیک نبود، بلکه صورتی دین گرایانه داشت. در اروپای اوایل دوران جدید نیز چنین وضعی وجود داشت؛ چرا که انقلاب تجاری و ورود اروپاییان به دنیای نو (آمریکا) که خود هنوز مرحله ای اولیه در مسیر جهانی شدن بود، ناامنیهایی را ایجاد کرد که جنبش اصلاح دین پروتستانی و واکنش کاتولیک ها نسبت به آن را در پی داشت. اما همچنین در بیشتر مناطق جهان، تا پیش از دوران جدید نیز طی هزاره هایی که از آغاز تمدنها سپری شده بود، وضع به همین گونه بود. در واقع، خاستگاه ادیان گوناگون و پایداری چون مسیحیت، اسلام و آیین بودا (ادیان جهانی) را می توان پاسخ و واکنش به ناامنیهای عمیقی دانست که توسط گسستهای اجتماعی بنیادین ایجاد شده بودند.

اما اینک در پایان سده بیستم (و در آستانه هزاره سوم) ما نه تنها در متن انقلاب جهانی شدن هستیم، بلکه در دوران پسامدرن نیز به سر می بریم. اکنون پرسش این است که آیا روزگار ما به این انقلاب جهانی شدن و ناامنیهای عمیق حاصل از آن چگونه پاسخ خواهد داد؟ آیا این پاسخ در لوای گرایی مذهبی جلوه گر خواهد شد، یا این که صورتی ایدئولوژیک و غیر مذهبی خواهد یافت؟

سه چشم انداز در نگرش به مذهب
سه موضع یا چشم انداز وجود دارد که از
دریچه آن می توان به نقش مذهب در فرآیند
جهانی شدن نگریست:

۱. موضع مدرنیستی؛ ۲. موضع
پسامدرنیستی؛ و ۳. موضع یا چشم انداز
پیشامدرنیستی.

[۱] از این میان، چشم انداز مدرنیستی
رایج ترین و متعارف ترین مورد است و نزد
بیشتر روشنفکران و اهل دانش مقبولیت
دارد. تجددگرایان (مدرنیست ها) نگرشی
ویژه و مخصوص به خود از عرفی سازی
داشته اند. آنان از آغاز عصر روشنگری
همواره این امید را در دل پروراندند که همه
جهت گیریهای معطوف به امور عرفی و
این جهانی، عاقبت به یگانگی می گریند؛ و
مذاهب مختلف به فلسفه ای دنیاگرا و
”خردمدار“ منتهی می گردند. در طی
سده های هجدهم و نوزدهم، هنگامی که
مسیحیت یگانه جایگاه برجسته در تعیین
مراتب امور دنیوی را در اختیار داشت، چنین
انتظاری به اندازه کافی طبیعی می نمود. اما
حتی در آن زمان نیز می بایست روشن بوده
باشد که بین گرایشهای آیینهای پروتستان و
کاتولیک نسبت به امور عرفی و دنیوی،

تفارقی بوده است و حتی خود شاخه های
آیین پروتستان نیز در این باره با یکدیگر
اختلاف داشته اند.

در ساده ترین برداشتی که از نگرش
مدرنیستی وجود دارد، جریان روشنگری و
دنیاگرایی به گونه ای فزاینده از نخبگان و
فرهیختگان به افراد دیگر، و از مرکز جامعه
به پیرامون آن گسترش می یابد. اگر قرار باشد
که هرگونه جماعت مذهبی بر جای بماند، آن
جماعت متشکل از افراد حاشیه ای-از نظر
جغرافیایی، اقتصادی یا قومی- خواهد بود.
جماعات مذهبی را می توان به فسیل های
اجتماعی تشبیه نمود. البته گه گاه ممکن
است اینها با یکدیگر، یا با روشنفکران و
دیگر گروههای جامعه، به ستیز برخیزند. در
چنین حالتی آنان مشاجرات موهوم و
کهنه پرستانه ای را وارد جهان دنیاگرا و
خردگرای مدرن می سازند. مثالهای بارزی
از روزگار خود ما در این باره می توان آورد؛
از جمله ایرلند شمالی (دهه های ۱۹۶۰-
۱۹۹۰)، لبنان (دهه های ۱۹۷۰-۱۹۹۰)،
یوگسلاوی (دهه ۱۹۹۰)، سری لانکا
(دهه های ۱۹۸۰-۱۹۹۰) و کشمیر (دهه های
۱۹۴۰-۱۹۹۰). بسیاری از مدرنیست ها
مسیحیان انجیلی در ایالات متحده (دهه های
۱۹۸۰-۱۹۹۰) را نیز در این زمره قرار

می دهند. اما از دریچه نگرش مدرنیستی، این ستیزه‌های مذهبی مسائلی حاشیه‌ای، گذرا و کم‌اهمیت پنداشته می‌شوند: سرانجام، موج دنیاگرایی که اینک با تأثیرپذیری از فرآیند جهانی شدن به سرعت اوج می‌گیرد، این فسیل‌ها و ستیزه‌هایشان را فرو خواهد نشاند.

دیدگاه مدرنیستی در سطحی نسبتاً پیچیده‌تر، تجدید حیات مذهبی را به صورت واکنشی می‌بیند که گاه به روشنگری و نوسازی نشان داده می‌شود. جوامع یکپارچه‌ای که نخبگان و گروه‌های حاشیه‌ای را در بر می‌گیرند، به رأی مدرنیست‌ها، "بنیادگرایان" منطق‌ستیز و خردگریزی هستند که در مقابل نوسازی جبهه می‌گیرند، مثالهای بارز آن در زمانه خود ما عبارتند از: انقلاب اسلامی ایران (دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۹۰) و هندوگرایی نوحاسته در هند (دهه ۱۹۹۰). اما در این دیدگاه نیز واکنشی مذهبی کشورهای پیرامونی، باز هم مسأله‌ای فرعی، گذرا و کم‌اهمیت پنداشته می‌شود؛ حتی اگر این واکنش نسبت به واکنش مذهبی گروه‌های حاشیه‌ای جامعه از گستردگی و دوام بیشتری نیز برخوردار باشد. سرانجام، دنیاگرایی - که اینک از سوی فرآیند جهانی شدن به شدت تقویت

می‌شود - حتی این جوامع بنیادگرا را به تغییر و بازگشت از مرام خویش و خواهد داشت. اما یادآوری این نکته اهمیت دارد که تجدید حیات اسلام و حتی هندوگرایی را نباید واکنش محض به پیشرفت و موفقیت ایدئولوژی‌ها و طرح‌های نوگرایانه عصر تجدد پنداشت؛ آنها در واقع پاسخ‌هایی به شکست خود بوده‌اند. در مورد تجدید حیات اسلام، نافرجامی ناسیونالیسم و سوسیالیسم عربی و نیز ناسیونالیسم و تجددگرایی ایران را می‌توان ذکر کرد، و در مورد احیای هندوگرایی نیز می‌توان به شکست سوسیالیسم و تجددگرایی در هند اشاره نمود. جالب اینجاست که حتی هنگامی که در دهه‌های ۱۹۷۰ یا ۱۹۸۰ بی‌کفایتی و شکست ایدئولوژی‌های دنیاگرانه در سرزمین‌های عربی، ایران و هند و رو به آشکار شدن نهاده بود، هیچ‌یک از کارشناسان خبره - و غیر مذهبی - غربی، تجدید حیات مذهبی در این مناطق را پیش‌بینی نکرد.

در مرتبه‌ی باز هم پیچیده‌تر و زیرکانه‌تری از دیدگاه مدرنیستی، مذهب وسیله‌ای تلقی می‌شود که گاه در جهت اصلاح انحرافات و اشتباهات روشنگری و نوسازی به کار می‌آید. برداشتی از دیدگاه مدرنیستی که هم اینک رواج دارد، بازار آزاد و دموکراسی

لیبرال را منتهای آمال و ارزشهای عصر روشنگری می‌پندارد؛ و از این رو، هم کمونیسم و هم استبداد راست را به صورت انحراف از مسیر روشنگری می‌نگرد. از این منظر، تعجبی ندارد که مقاومت و خیزشی در برابر کمونیسم و استبداد راست رخ دهد و سهمی از این مقاومت نیز از آن جماعت‌های مذهبی باشد.

از این رو در دهه ۱۹۸۰، مدرنیست‌های هواخواه بازار آزاد و دموکراسی لیبرال، کاتولیک‌های مخالف با رژیم کمونیستی لهستان را مورد تأیید و حتی تشویق قرار دادند؛ آنها بخصوص، جنبش همبستگی را ستودند که نه تنها اعضا و گرایش‌های اعتقادی آن به طور عمده متمایل به کلیسای کاتولیک رم بود، اتحادیه‌ای کارگری نیز به شمار می‌رفت. به همین شیوه، آنان در دهه ۱۹۹۰ نیز بانگ حمایت از بوداییان تبتی مخالف رژیم کمونیستی چین را سردادند. از سوی دیگر، [همین] مدرنیست‌های خواهان بازار آزاد و دموکراسی لیبرال کاتولیک‌های مخالف با رژیم‌های خودکامه راست‌گرا در آمریکای لاتین و فیلیپین را مورد تحسین قرار دادند؛ و بویژه از جنبش الهیات‌رهای بخش ۳ حمایت کردند که اگرچه از نظر اعتقادی کاتولیک مذهب بود، اندیشه آزادی انسان را

حرمت می‌نهاد. و باز به همین شیوه، آنان در دهه ۱۹۶۰ نیز مخالفان رژیم خودکامه ویتنام جنوبی را که بودایی مسلک بودند تشویق کردند.

همه این سازمانها و جنبش‌های مذهبی چونان وسایلی مفید برای تصحیح خطاها و انحرافات نوسازی مورد تمجید و ستایش واقع شده‌اند. اما از دیدگاه مدرنیستی، مطلوب‌ترین امید و انتظاری که می‌رود آن است که آنها نیز پس از آن که نقش موقتی خویش را چنانکه باید و شاید به انجام رسانیدند، شرّ خود را کم کنند. در واقع، اینک که کمونیسم شوروی و استبداد راست‌گرای آمریکای لاتین ناپدید گشته و به تاریخ پیوسته‌اند، بیشتر تجددگرایان آرزو دارند که کلیسای کاتولیک رم و در حقیقت هر کلیسای دیگری نیز به جمع رفتگان پیوندد.

اما ذکر این موضوع نیز اهمیت دارد که کدام یک از جنبش‌های مذهبی مخالف، مورد تعریف و تمجید تجددگرایان (مدرنیست‌ها) قرار نگرفته‌اند. در کشورهای کمونیستی از جمله چین و ویتنام، مسیحیان انجیلی^۴ (بنیادگرایان مسیحی)، و در کشورهای دارای نظام خودکامه راست‌گرا مانند ایران زمان شاه و مصر، مسلمانان خواستار احیای مذهب (بنیادگرایان اسلامی) در این زمره

بوده‌اند. به عبارت دیگر، دشمن‌نهایی تجددگرایان بنیادگرایی مذهبی است.

باز هم لازم به یادآوری است که بیشتر این جنبش‌های مخالف مذهبی، واکنش‌هایی به ناکارآمدی و کاستی ایدئولوژی‌ها و طرح‌های دنیانگراانه مدرن بوده‌اند. این کاستی‌ها بخصوص در مورد کمونیسم شوروی و رژیم‌های خودکامه راست‌گرای آمریکای لاتین، تماشایی بود. اما باز هم هیچ‌یک از کارشناسان ورزیده و غیرمذهبی غربی، نیرومندی نهضت‌های مخالف مذهبی در این سرزمین‌ها را پیش‌بینی نکرد.

[۲] چشم‌انداز پسامدرنیستی. دیدگاه پسامدرنیستی و ما بعد عصر روشنگری در مردود دانستن مذاهب سنتی پیش از دوران مدرن، با دیدگاه مدرنیستی روشنگرانه هم‌صداست. اما این دیدگاه همچنین ارزش‌های خردگرایی، تجربه‌گرایی و تأکید بر علم را که مورد نظر مدرنیسم و روشنگری هستند، و همراه با آن، ساختارهای سرمایه‌داری، دیوان‌سالاری و حتی لیبرالیسم مدرنیستی و روشنگرانه را نیز مردود می‌داند. هسته ارزش‌های پسامدرنیسم، فردگرایی ابرازگر^۵ و بی‌پرواست.

چشم‌انداز پسامدرنیستی می‌تواند دربرگیرنده "تجارب معنوی" نیز باشد؛ اما

تنها آن تجاربی که فارغ از تعلقات و قید و بندهای مذهبی (به معنای واقعی کلمه) باشند. جنبش عصر جدید^۶ را می‌توان به عنوان تجلی معنوی پسامدرنیستی تمام‌عیار تفسیر کرد. پسامدرنیست‌ها، همچنین به جانب برداشتهای آمریکایی کم‌مایه‌ای از برخی مذاهب شرقی، بویژه هندوئیسم و بودیسم "ملائی" گراییده، و نیز به طبیعت‌پرستی از نوع آمریکایی آن‌که خود، گونه‌ای از الحاد نوین است روی آورده‌اند.

اما به طور کلی پسامدرنیسم بسیار دنیاگراست، و در پیش‌بینی و انتظار مشتاقانه برای نابودی و از میان رفتن مذاهب سنتی، در کنار مدرنیسم قرار دارد. و چنین انتظار دارد که سرانجام، فرآیند جهانی شدن با فرسودن و درهم شکستن همه ساختارهای سنتی، محلی و ملی، پیروزی جهانی فردگرایی ابرازگر را به ارمغان خواهد آورد.

[۳] چشم‌انداز پیشامدرنیستی. دیدگاه جایگزین دیگری نیز وجود دارد که هرچند پیدایش آن در دوران پسامدرن صورت گرفته است، از لحاظ گرایش، به پیش از مدرنیسم تعلق دارد. این دیدگاه به بهترین وجه از جانب کلیسای کاتولیک رم، بخصوص از سوی پاپ ژان پل دوم، معرفی و تشریح شده

است. شناخت پاپ مسلماً از تجارب او در لهستان مایه می‌گیرد، اما رویدادهای کشورهای دیگر را نیز در بردارد.

از موضع نگرش پیشامدرنیستی، بسیاری از ایدئولوژی‌های بزرگ دنیانگر مدرن تا دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ آشکارا به شکست انجامیده‌اند. این گفته در مورد کمونیسم شوروی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم عرب، و ناسیونالیسم و طرح‌های نوسازی ایران زمان شاه درست در می‌آید. همه آنها ایدئولوژی‌ها یا حتی ستایشگریهایی برای بزرگ‌نمایی آن دولتها بودند.

اما هنگامی که ناکامی آن ایدئولوژی‌ها نمایان گشت، جنبش مخالف (اپوزیسیون) واقعاً کارآمدی که بتواند در برابر آن ایدئولوژی‌ها و دولتهایی که مورد ستایش آنها بودند قد برافروزد، نه از میان بخش‌های غیرمذهبی جامعه، از قبیل روشنفکران، متخصصان و مدیران، بلکه تنها از میان معتقدان مذهبی سربرآورد. تنها در جماعات مذهبی سازمان‌یافته بود که امکان داشت شمار زیادی از افرادی را یافت که حاضر باشند برای به‌راه‌اندازی نهضتی بزرگ، از امنیت فردی خویش دست بشویند. ایمان مذهبی و جماعتی که تکیه‌گاه آن بود، بدین معتقدان، احساس تعهد و شهامت

می‌بخشید تا در بیان مخالف خویش راسخ و استوار بمانند.

هرجا هم که برنامه‌های دنیانگرا نه‌ای به اجرا درآمده‌اند، نتیجه‌اش نه یک فلسفه دنیانگر همگن، یا همگان‌پذیر، بلکه چندین نوع مختلف از آن بوده است؛ و هر مذهبی به شیوه خاص خود به امور دنیوی پرداخته، که نتیجه خاص خود را در پی داشته است. این نکته نشان‌دهنده آن است که حتی اگر روند جهانی شدن، دنیاگرایی بیشتری را به دنبال داشته باشد، در کوتاه مدت، جهان‌بینی همگانی و فراگیری را به همراه نخواهد آورد.

ایالات متحده هدایتگر روند جهانی شدن و عرفی‌سازی در دو دهه گذشته، عرفی‌سازی به سبب روند جهانی شدن سرعت و شدت یافته است. این فرآیند از جانب ایالات متحده [آمریکا] هدایت شده است. ایالات متحده که اینک "یگانه ابر قدرت"، "نیروی اقتصادی دارای فن‌آوری برتر"، و "ملتی جهانی" نام گرفته است، با قدرت و سرسختی، از انقلاب جهانی شدن حمایت کرده است؛ [این کشور] چنین منظوری را با وارد آوردن فشار منظم در راه از میان برداشتن

همه موانع ملی ای که در برابر گردش آزاد سرمایه، کالا و خدمات وجود دارند، دنبال کرده و برای رسیدن به این هدف، از نهادهای مالی بزرگ بین‌المللی که اینک جهانی شده‌اند، بویژه صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی استفاده کرده است. باید گفت که ایالات متحده چنین هدفی را دنبال می‌کند؛ چرا که قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی برای گشودن راه خویش را در اختیار دارد. ایالات متحده سرمست از احساس پیروزی، که در نقطه اوج "سده آمریکا" و در پایان دوران مدرن به قله‌های بلند آرزوی یگانه ابرقدرت بودن جهان دست یافته است، اینک در پی آن است تا دنیا را به سوی اقتصاد جهانی و دوران پسامدرن رهبری کند.

خاستگاه‌های اصلی ایستادگی در برابر روند جهانی شدن و برنامه بزرگ ایالات متحده، چندین دین بزرگ بوده‌اند. در این میان، بویژه نهضت‌های تجدید حیات طلب اسلامی و گرایش‌های کنفوسیوسی در حال نضج، که به خاطر ترویج و تقویت «ارزش‌های آسیایی» شهرت دارند، مقاومت سرسختانه ای را از خود نشان داده‌اند. همچنین نهضت تجدید حیات طلب هندو و کلیسای ارتدوکس شرق نیز در این باره

مقاومت به خرج داده‌اند. مذاهب بزرگ بدرستی دریافته‌اند که روند جهانی شدن که تحت حمایت و هدایت ایالات متحده صورت می‌گیرد، پیوند نزدیکی با جریان دنیاگرایی و دین‌زدایی دارد و بنابراین، تهدیدی برای آنهاست.

انکار مراتب روحانیت و تعلقات
جمعی از سوی آیین پروتستان
نقش آمریکا در امور بین‌المللی توسط
ریشه‌های پروتستانی ایالات متحده شکل

گرفته و هنوز هم در حال شکل‌گیری است. اما پروتستان‌تیزی که سیاست خارجی آمریکا را در طی دو سده اخیر شکل داده است، مذهب پروتستان اصیل (به‌خصوص آیین پروتستان زمان اصلاح دین یا رفرم) نیست، بلکه مجموعه‌ای است از فاصله‌گیری‌های پی‌در پی که با شتابی فزاینده، از این مذهب به جانب دنیاگرایی صورت گرفته‌اند. من به این سیر شتابان انحطاط آیین پروتستان خواهم پرداخت. ما اینک در نقطه پایانی این مسیر انحطاطی ایستاده‌ایم؛ و پروتستان‌تیزی که نقش جهانی آمریکای امروز را شکل بخشیده است، بدعتی خاص در مذهب اصلی بوده است. این آیین، دیگر نه پروتستان اصلاح دینی، بلکه چهره مسخ شده و کژریختی از آیین پروتستان^۷ است. در دهه ۱۹۹۰ با مطرح شدن ایالات متحده به عنوان یگانه ابرقدرت جهان، این چهره دگرگونه و کژریخت آیین پروتستان بیشترین نفوذ و قدرت را به دست آورده است و هم‌اینک نیز گسترشی جهانی می‌یابد؛ اما از آنجا که مذهبی ویژه و غیر متعارف است و در واقع، بدرستی هم از جانب همه مذاهب دیگر همچون تهدیدی اساسی و کشنده پنداشته می‌شود، دامنه فراگستری آن هم‌اینک مقاومتی شدید و کشمکش بین‌المللی را

برمی‌انگیزد.

هر مذهبی ویژگی‌های منحصر به فرد و بی‌همتایی دارد. اما پروتستان‌تیزم بی‌همتا تر از همه مذاهب دیگر است. هیچ مذهب دیگری تا بدین اندازه با مرتبه بندی^۸ و جماعات، یا با سنتها و رسوم مرتبط با آنها مخالفت نورزیده است. در حقیقت، بیشتر ادیان دیگر مبتنی بر سلسله مراتب و جماعت بوده‌اند (علاوه بر مذهب کاتولیک، مذهب ارتدوکس شرقی، [دین] اسلام، هندوئیسم، آیین کنفوسیوس، و حتی تا اندازه‌ای آیین بودا، چنین هستند)؛ اما مذهب پروتستان در مبنای اعتقادی اش با مراتب روحانیت و جماعات مذهبی سرستیز دارد. نابودی سنتها و رسوم - و حذف همه واسطه‌های زمینی بین فرد و خداوند - مهم‌ترین منظوری را که برآورده می‌کند، دست کم آن است که شخص معتقد را از هرگونه خصوصیات محلی، منطقه‌ای، فرهنگی یا ملی برهنه و بی‌نصیب می‌سازد. در اصل، هرکس در دنیا می‌تواند از موهبت فیض الهی، ایمان و رستگاری برخوردار باشد. این مواهب واقعاً جهانی و به معنای اصیل کلمه کاتولیک هستند. پیشوایان آیین پروتستان انواع گوناگون فرهنگها و ملتها را از درون دریچه‌ای جهانی می‌نگریستند؛ دریچه‌ای که حتی جهانی تر

از بینش کلیسای کاتولیک رم بود.

گسترش آیین پروتستان به قلمرو

زندگی دنیوی: کیش آمریکایی

در سه سده پس از اصلاح دین، انکار مراتب روحانیت و جماعت از سوی آیین پروتستان، که نخست درباره موضوع رستگاری مطرح بود، به دیگر حوزه‌های زندگی نیز کشانیده شد. برخی کلیساهای پروتستان، بویژه آنهایی که دوباره دستخوش اصلاحات قرار گرفته بودند، مراتب روحانیت و جماعت را از حیث حاکمیت کلیسا و سنتهای محلی نیز مردود دانستند. این وضع بخصوص در ایالات متحده تازه موجودیت یافته، وجود داشت، جایی که وجود همزمان افقهای باز و کنار گذاشتن کلیسا از صحنه تصمیم‌گیری، زمینه پیدایش و رشد فرقه‌های مذهبی بی سازمان و بی قید و بندی را فراهم ساخت.

با آغاز سده نوزدهم، انکار مراتب روحانیت و جماعت از سوی آیین پروتستان به عرصه‌های مهم زندگی مادی و این جهانی گسترش یافته بود؛ و باز هم بویژه این وضعیت در ایالات متحده وجود داشت. در عرصه اقتصادی از میان برداشتن مرتبه بندی (انحصار فردی یا انحصار گروههای خرد) و

جماعت (اصناف یا محدودیتهای تجاری) به معنای برقراری بازار آزاد بود. و در عرصه سیاسی نیز محو مرتبه بندیها (نظام پادشاهی مطلقه یا اشراف سالاری) و تعلقات جمعی (سنتها و رسوم) از برپایی دموکراسی لیبرال حکایت داشت.

اصلاح دین پروتستان آنچه را که در اوایل سده بیستم کیش آمریکایی نام می‌گرفت، از بطن خویش به وجود آورد. اعتقاد به بازار آزاد و فرصتهای یکسان برای افراد، انتخاب آزادانه و دموکراسی لیبرال، و مشروطیت و حاکمیت قانون، ارکان اساسی این کیش دنیاگرایانه را تشکیل می‌داد و به طور قطع، مرتبه بندی، جماعت‌گرایی، سنتها و رسوم از عناصر اعتقادی آن نبود. کیش آمریکایی خود پروتستان نبود، اما روشن است که فرآورده فرهنگ پروتستان و شرح و برداشت این جهانی شده‌ای از پروتستانتیزم بود.

فرجام پروتستانتیزم دنیاگرا:

حقوق بشر جهانی

آخرین مرحله انحطاط آیین پروتستان، در نسل گذشته پدیدار گشته است. در دهه ۱۹۷۰ نخبگان سیاسی و روشنفکر آمریکایی هدف اساسی سیاست خارجی آمریکا را حقوق بشر جهانی دانستند و به ترویج این

اندیشه پرداختند. کیش آمریکایی جای خود را به اندیشه جهانی نگر حقوق بشر سپرد؛ یا به بیان دقیق تر، اصول و مبانی کیش آمریکایی در یک نتیجه گیری منطقی به حوزه ای جهانی انتقال یافت. از این رو، در این ایدئولوژی نوین به حقوق بشر به صورت حقوق افراد نگریسته می شود. حقوق فرد از هرگونه مرتبه بندی یا جماعت، و سنتها یا رسومی که وی در آن به سر می برد، مستقل است. و این بدان معناست که حقوق بشر به هر فردی و در هر جای جهان تعلق می پذیرد؛ و به عبارت دیگر، همگانی و جهانی است، نه صرفاً قومی و ملی.

بنابراین، ارتباط منطقی نزدیکی بین حقوق فرد و جهانشمولی آن وجود دارد. حقوق فردی حقوق جهانی است، و حقوق جهانی نیز همان حقوق فردی است.

بسیاری از تحلیلگران اجتماعی دریافته اند که ایالات متحده طی دو دهه گذشته به نوع جدیدی از جامعه سیاسی مبدل شده است؛ جامعه ای که آن را «جمهوری انتخابگران» نامیده اند. این جامعه در حیطه قوانین با «انقلاب حقوقی»، در قلمرو سیاست با «آزادی انتخاب»، در حوزه اقتصاد با «حق تقدم و سلطه مصرف کننده»، در عرصه نگرشها با «حق پرسش»، و در میدان

ایدئولوژی با «فردگرایی ابرازگر» مشخص می شود. جنبش عصر جدید نیز خود یکی از نمودهای این ذهنیت نوین، در قلمرو زندگی معنوی است. ایدئولوژی فردگرایی ابرازگر به درون همه جهات و زوایای جامعه می تراود و فلسفه ای فراگیر است و به نظر می رسد که نتیجه آن کاملاً مخالف با توتالیتریزم دولتی، و در واقع نوعی توتالیتریزم شخصی باشد. البته هر دوی آنها در منهدم کردن و درهم شکستن موانع و دستگاههای مداخله کننده ای که سد راه فرد در دستیابی به بالاترین میزان قدرت یا گشوده ترین میدان عمل قرار می گیرند، کوچک ترین کوتاهی یا ترحمی را جایز نمی دانند. بالاترین میزان قدرت برای توتالیتریزم دولتی اقتدار دولت ملی، و وسیع ترین میدان عمل برای توتالیتریزم شخصی سازمانهای اقتصادی جهانی است.

فردگرایی ابرازگر - با نگویش و اعتراضی که نسبت به همه مرتبه بندیها، تعلقات جمعی، سنتها و رسوم روا می دارد - نتیجه و پایان منطقی و نقطه نهایی دنیاگرایی مذهب پروتستان را به نمایش می گذارد. تثلیث مقدس و پرستش خداوند متعال در آیین یکتاپرستی پروتستان اصیل، و مفهوم ملت آمریکایی در کیش آمریکایی، همگی از یاد رفته اند و جای خویش را به نفس پرستی توسعه طلبانه

داده‌اند. سیر انحطاطی طولانی نهضت پروتستان در فرجام خویش به پروتستان‌تیزم کژریخت و مسخ شده رسیده است؛ به پروتستان‌تیزی که بی‌خداست، آیینی که همه قالبهای شکل گرفته را درهم می‌شکند و از نو می‌سازد. و حقوق بشر جهانی چیزی است که سیاست خارجی جمهوری انتخابگران یا به عبارتی، آیین پروتستان کژریخت و هویت باخته را تشکیل می‌دهد.

همان‌گونه که سموئل هانتینگتون مطرح کرده است، این برنامه جهانی و فردگرایانه ایالات متحده، خشم و مقاومت جوامعی را که سنتهای دینی متفاوتی از مسیحیت غرب دارند، برانگیخته است. هانتینگتون این وضع را "برخورد تمدنها"^۹ - کشمکشی بین "غربیان و دیگران" - نامیده است (۱۹۹۶، فصل ۸). تقریباً هیچ‌گونه مقاومتی در این باره از جانب ملت‌های دارای سنت پروتستان دیده نشده است. ملت‌های کاتولیک مذهب تا اندازه‌ای مقاومت نشان داده‌اند. اما بیشترین میزان مقاومت از سوی کشورهای صورت گرفته است که سنتی اسلامی یا کنفوسیوسی دارند.

ما اینک نتیجه این "برخورد تمدنها" یا کشمکش بین غربیان و دیگران، و بین پروتستان کژریخت و صفوف مذاهب بزرگ دیگر را نمی‌دانیم. اما ممکن است که پاسخ

نهایی در سیرت و سرشت خود آیین مسخ شده پروتستان نهفته باشد.

نهضت اصلاح دین پروتستان، جنبشی بسیار مهم و مؤثر در پیدایش و بنای دوران مدرن بود و تقریباً پانصد سال پس از آن، اینک آیین پروتستان کژریخت جنبش مهمی در جهت ایجاد دوران پسامدرن است. پروتستان‌تیزم زمان اصلاح دین به سبب اعتراضها و پشت پا زدن‌هایش، بی‌نظیرترین مذاهب گشت و امروز آیین پروتستان مسخ شده در صدد پایان بخشیدن به همه مذاهب است؛ یا حتی در پی آن است تا تجلیات نفس انسانی را جان‌نشین پرستش خداوند سازد.

نهضت اصلاح دین پروتستان در زمان خود، دولتهای ملی از قبیل هلند و بریتانیا را به وجود آورد که هر یک به قدرتی بزرگ در دوران مدتی تبدیل شدند. ایالات متحده بیش از سایر ملت‌ها از این جنبش تأثیر پذیرفت و مقتدرترین قدرت در میان قدرتهای بزرگ نیز گردید. بیشتر قدرت ایالات متحده را می‌توان ناشی از انرژی، سازمان‌دهی، تدبیر و کفایتی دانست که میراث سنت پروتستانی زمان رفورم دینی بوده است. اما چهره کژریخت آیین پروتستان به دلیل کیش جهانی و فردگرایانه‌اش، پایان عمر همه دولتهای ملی و از جمله دولت آمریکا را آرزو

دارد و در پی آن است تا رضایت خاطر و افتخارات شخصی را جایگزین وفاداری و وظیفه‌شناسی در قبال منافع ملی آمریکا سازد. این آیین پایه‌های اقتدار ایالات متحده یعنی قدرتی را که خود مروج چنین کیشی در سراسر جهان بوده است، از پای بست سست و لرزان می‌سازد.

ادوارد گیبون زمانی در اثر خود، افول و فروپاشی امپراتوری رم، چنین نگاشت که امپراتوری رم مذهب مسیحیت را در سراسر دنیای باستان گسترانید، اما خود به دست مسیحیت به ورطهٔ هلاکت و نابودی افتاد. اینک در روزگار ما نیز به نظر می‌رسد که ”امپراتوری“ آمریکا در کار گسترش پروتستانتیسم کثریخت در سراسر دنیای مدرن است؛ حال آن‌که همین آیین مسخ شده و کثریخت پروتستان به نوبهٔ خود فروریزی ارکان قدرت آمریکا را آغاز می‌کند.

بی نوشتها:

* سخنرانی در سوارتمور کالج، در برنامهٔ سخنرانی تمپلتون، ۱۹۹۸.

1. Globalization

۲. دنیاگرایی (در مقابل مفهوم دین‌گرایی) و عرفی‌سازی در این متن، به تناوب به جای اصطلاح Secularization به کار رفته‌اند.

۳. Liberation Theology جنبشی است که از اواخر دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ در آمریکای لاتین پا گرفت و براساس اعتقاد آن، کلیساها وظیفه و تعهد داشتند تا با سرکوبهای اجتماعی، اقتصادی، و با بهره‌کشی و ستمگری علیه انسانیت به مبارزه برخیزند-م.

4. Evangelical Christians.

5. Expressive Individualism.

۶. New Age Movement (جنبش عصر جدید)

دستهٔ وسیعی از افراد و گروههایی را شامل می‌شود که هر یک ممکن است عقاید و جهت‌گیریهای فکری متفاوتی داشته باشد.

اما مراد از آن بیشتر، پیدایش افراد و گروههایی است که دوباره به آیینهای از یادرفتهٔ کهن و متعلق به پیش از مسیحیت روی آورده‌اند؛ اعتقاد به سحر و جادو، فال بینی، طالع بینی از روی ستارگان، تناسخ، ارتباط با ارواح گذشتگان یا با ساکنان کرات دیگر، و همچنین آیینهای التقاطی که با تأثیرپذیری از مسیحیت، کیش بودا، هندو و دیگر مذاهب یا فلسفه‌های شرقی شکل گرفته‌اند، در این زمره قرار می‌گیرند-م.

7. Protestant Deformation.

8. Hierarchy.

9. Clash of Civilizations.